



بخوان و بیندیش



همه چیز را همگان دانند

ریحانه، دختر حسین خوارزمی و شاگرد
ابوریحان بیرونی، می‌گوید: «سال‌ها آرزویم
بود که دوباره چهره‌ی زیبای معلم را ببینیم؛ در
برابرش، با احترام، بنشینیم و پاسخ پرسش‌هایم
را از زبان او بشنوم. در آن هنگام، چهارده ساله



بودم. مذت‌ها از آن زمان می‌گذرد. اینک پس از سال‌ها در بیشگاه معلم حضور یافته‌ام تا اگر قبول
کند، از زندگانی و فراز و نشیب‌های آن، برایم بگوید و مرا آگاه سازد که چگونه به این جایگاه با ارزش
رسیده است؟»

حذا

ابوریحان در پاسخ شاگردش، ریحانه، می‌گوید: «پدر و مادرم که رحمت حق بر آنان باد، شوق
آموختن را در من به وجود آورده بودند. در شش سالگی به مکتب رفتم. در آنجا خواندن و نوشتن یاد
گرفتم و سوره‌های کوچک قرآن را از برگردم. نخستین روز درس، برایم بسیار شیرین و خاطره‌انگیز بود.
مادرم، مهرانه، پس از آنکه بهترین لباس را بر من پوشاند، مرا از زیر قرآن گذراند. پدرم، استاد
احمد، دستم را گرفت و مرا تا مکتب خانه، همراهی کرد. در طول راه، آداب^۲ را به رو شدن با معلم را
به من آموخت.

بلطفه‌الله

مکتب‌دار که پدرم را می‌شناخت، با شنیدن صدای او از جای برخاست، جلو آمد و با او احوالپرسی
کرد. من به نشانه‌ی احترام، دست مکتب‌دار را بوسیدم؛ او نیز صورت مرا بوسید و جایی در کنار خود
برای من معین کرد

↙ مسْحُفٍ / مرد

محبت‌آمیز از یادِ من و دیگران

آن روز و آن نگاههای پر مهر معلم، هیچ‌گاه از نظرم دور نمی‌شود. همیشه هنگام نماز، برای چند کس دعا می‌کنم که یکی از آنان، نخستین آموزگارم در این مکتب باشد. درس او برای من زیبایی مخصوصی دارد. اگرچه خیلی طول نکشید، اما بسیار اثراًگذار و ماندگار بود. یک سال در آن مکتب ماندم و در آنجا، شوق یادگیری و علاقه‌مند به مطالعه، بیشتر شد.

پس از آنکه پدرم بر اثر بدگویی حسودان، از دربار خوارزم شاه رانده شد؛ ناچار به روستایی بیرون از خوارزم رفتیم، مدتی از مکتب دور شدم، ولی پدرم معلم قرآن و حساب و هندسه‌ی من شد، تا آنکه به مکتب آنجا رفتم؛ مهارت خواندن، نوشتن و حساب کردن را آموختم. معلم مکتب خیلی برایم زحمت کشید و مرا با دانش اخترشناسی، ریاضی و حکمت آشنا کرد. او اجازه داد که از کتاب‌هایش استفاده کنم. پدرم نیز چندین جلد کتاب ریاضی و ستاره‌شناسی داشت. این کتاب‌ها مرا به مطالعه، خودآموزی و یادگیری علاقه‌مند کردند. اما همیشه زندگی به یک حال نمی‌ماند و همواره به دلخواه

ما نخواهد بود، زندگی مانند آسمان، گاهی آفتابی و گاهی ابری است. در یکی از همین روزها پدرم /
ندا به لزغوت مرد را از دست دادم. از آن پس، بخشی از جمع و ظیف را از وظایف پدر، به عهده‌ی من گذاشتند شد؛ ناگزیر، نان آور خانه
و یاور مادر شدم و در نوجوانی به جای پدر به کار کشاورزی روی آوردم و چرخ زندگی را گرداندم.

شوق به آموزش و یادگیری، خاطره‌ی نخستین روز مدرسه، رفتار پسندیده‌ی اولین معلم و لطف خداوند، راهنمایم شدند. مردم کوچه و بازاره آموزگارم و طبیعت، کتابم شد؛ تمام تلاشم، جُست‌وجوی راز آفرینش و رسیدن به جایگاه ارجمند انسانی شد.

در این راه، پیش می‌رفتم و از همه‌کس، از همه‌جا و همه چیز بی‌آموختم. همیشه چشم‌هایم برای دیدن و گوش‌هایم برای شنیدن، باز بود. برای کسب علم و معرفت، تردد بسیاری از بزرگان رفتیم؛ شاگردی کردم؛ رنج‌ها کشیدم و چیزها آموختم.

در سراسر عمرم، هیچ‌گاه در روز نخوایده‌ام، هیچ روزی را جز نوروز و مهرگان، بدون کار نگذرانده‌ام. در هر نوبت، به اندازه‌ی نیاز بدن و برای حفظ سلامتمن، غذا خورده‌ام و هرگز پُرخوری نکرده‌ام و دانستم که ما برای خوردن و خفتن آفریده شده‌ایم.

در سال ۴۰۹ قمری، سلطان محمود غزنوی، عزم سفر به هند کرد و من نیز همراه او شدم و از این فرصت به دست آمده، استفاده کردم و زبان مردم آن سرزمین را فراگرفتم. آبا عالیمان و مردم عادی آن دیار، گفت و گو کردم و در این گفت و گوها توانستم بخشی از فرهنگ و تمدن ایران را به آنان بشناسانم. من از آن زمان که خود را شناخته‌ام، هیچ گفته یا نوشته‌ای را بدون تحقیق

نپذیرفتهام و باور نکردهام؛ به تحقیق و پژوهش، سخت علاقه‌مند بودم و تا به درستی موضوعی مطمئن نمی‌شدم، آن را نمی‌نوشتیم. هیچ‌گاه از پرسیدن و جست وجوکردن روگردان نبوده‌ام و همیشه از دانایان پرسش‌ها کرده‌ام. پرسیدن، راه خدمدانه‌ی رسیدن به دانش و معرفت است.

بسار ^{علاقه‌مند} چیزهایی که شما نمی‌دانید و دیگران می‌دانند. نوجوانان و جوانان نیز به نکته‌هایی توجه دارند که ممکن است پاسخ آنها در هیچ کتاب و نوشتہ‌ای نباشد، این است که پیران و بزرگان ما گفته‌اند: همه چیز را همگان می‌دانند و همگان، هنوز از مادر زاده نشده‌اند. همیشه باید پرسشگر باشیم و با پرسش‌های خود، راه ورود به سرزمین‌های ناشناخته‌ی علم و دانش را کشف کنیم.

من اگرچه، چند سالی از «ابوعلی سینا» بزرگ‌تر بودم، ولی ^{به دنای ابر} (زیرکی و هوشمندی) او را باور داشتم و به او احترام می‌گذاشتیم.«

ابوریحان و ریحانه، اسفندیار معتمدی، با کاهش و تغییر

درک و دریافت

- ۱ منظور از «همه چیز را همگان دانند» چیست؟ آیا می‌توان از فضای مجازی هم برای دانستن استفاده کرد؟ توضیح دهید.
- ۲ مکتب خانه‌ها را با مدرسه‌های کنونی مقایسه کنید.
- ۳ به نظر شما رسانه‌ها و فضای مجازی چه تغییراتی در مدارس آینده ایجاد می‌کنند؟
- ۴ چه چیزهایی راهنمای ابوریحان برای موفقیت بودند؟
- ۵ راه ورود به سرزمین‌های ناشناخته، چیست؟
- ۶ جمله‌ی «همه جا محل یادگیری است» یعنی چه؟



جوان و راهزن

